

## بابل در فرمان شاهان هخامنشی

ای. هریک\*

میثم جلالی\*\*

کوروش بزرگ، موسس نخستین امپراتوری ایران، بابل را به فرمان خود در آورد کمی بعد از آن که دانیال نبی گفتاری را تعبیر کرد، (Mene, Mene, Tekel, Parsin) که به طور اسرار آمیزی بر روی دیوارهای کاخ بل-شرا-یوسر (Bel-Sarra – Usur of Belshazzar of the Bile, Daniel 5:25-8) پسر نبونید شاه آشکار گشت و دلالت بر آن داشت که حکمرانی پادشاهان بابل جدید، رو به پایان است. نبونید آخرین شاه سلسله بابل جدید، نه در میان مردم مملکتش و نه در جمع کاهنان قدرتمند مردوک خدای بابل، محبوبیتی نداشت. او از حضور در مراسم مذهبی سالانه که به عنوان یک بخش اساسی در زندگی شهری محسوب می شد، امتناع می ورزید. پرستش «سین» خدای ماه را به مردوک، خدای برجسته بابلی ها برتری داد و مردم کاهنان را از بسیاری مسایل سوای از این مسأله رنجاند. بنابراین، هنگامی که کوروش در پاییز ۵۳۹ ق.م وارد شهر شد، بیشتر به عنوان یک رهایی بخش مورد استقبال قرار گرفت تا یک اشغالگر. در بهار ۵۳۹ ق.م ارتش ایران شروع به حرکت به پایین دره ی دیاله نمود و در آگوست همان سال در منطقه اوپیس (opis) بر روی دجله، جنگی آغاز شد. (Meuleau 1965; Cardascia 1989; Dandamayev 1989). در ۱۰ اکتبر، سپار تسلیم شد و نبونید به بابل گریخت. دو روز بعد ارتش ایران به بابل وارد شد و نبونید اسیر شد. در ۲۹ اکتبر کوروش وارد شهر شد. همزمان دستگاه تبلیغاتی او به کار افتاد و کوروش خود را به عنوان یک رهایی بخش معرفی نمود. جهت تقویت ادعایش بر پادشاهی، دستان مردوک را فشرده، و به این شکل خودش

\* دانشگاه جنت

\*\* دانشجوی کارشناس ارشد باستان شناسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۸۳/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۵/۲۶

را حاکم قانونی شهر ساخت، همچنان که او در منشور معروف کوروش ( Caradascia 1989: 328; Dandamayev 1989: 325) که به خط میخی بابلی نوشته شده و به وسیله هرمزد در ۱۸۷۹ (Pl.II) کشف گردیده، ماجرا را برای ما شرح می دهد. او همچنین بیکره های خدایانی را که توسط نوینید به بابل آورده شده بود، به شهرهایشان بازگرداند. چندین متن بابلی نیز، کوروش را به عنوان یک رهایی بخش توصیف می کنند (Dandamayev 1989:328). این متون کاربرد تبلیغاتی دارند و قصد دارند تا کوروش را به عنوان یک خیراندیش به تصویر بکشند. از طرف دیگر منابعی چون برسوس، هرودوتس و گزنفون به ما تصویر متفاوت تری ارائه می دهند. آنها به ما یادآور می شوند که بابلی ها در برابر کوروش ایستادگی کردند و شهر فقط بعد از نبردی سنگین سقوط کرد. بر طبق نوشته های هرودوت (I.188-91) ایرانی ها آب فرات را از مسیر خود منحرف کردند و شهر را با حمله ای ناگهانی اشغال کردند. گزنفون روایتی مشابه دارد (Cyropaedia VII.5.7- 32, 58). به هر حال، شاید هیچ دلیلی وجود نداشته باشد که کوروش، سنن مذهبی کهن را بازسازی کند؛ بیکره های خدایان را به مکان های مناسب شان بازگرداند و همچنین زندگی اقتصادی شهر را بازسازی نماید. او بابل را به یکی از پایتخت های مهم امپراتوری جدیدش مبدل ساخت، امپراتوری که از مدیترانه تا هند امتداد داشت. این شهر مقتدر یکی از اقامتگاه های پادشاهان هخامنشی شد، که هر کدام چندین ماه از سال را در این مکان می گذراندند. اگر چه شورش هایی در دوران پادشاهان بعدی این سلسله روی داد (در ۵۲۲، ۵۲۰ و ۴۸۲ ق.م) اما هیچ مقابله جدی ای صورت نگرفت (Cameron 1941; de liager Bohl 1962, 1968).

بازسازی و ترمیم شرایط تاریخی، اجتماعی- اقتصادی، مذهبی و نیز زندگی روزمره در بابل به لطف گونه های متفاوت منابع نوشتاری از یک طرف و مدارک باستان شناسی از طرف دیگر امکان پذیر است<sup>۱</sup>. مهمترین و مشهورترین کتیبه تاریخی شاهان هخامنشی بی تردید منشور

1 - see also Haerinck 1987, 1990 a, 1990 b.

کوروش می باشد. کاوشگران بابل همچنین بخش هایی از یک رونوشت از کنده کاری صخره ای بر روی کوه یستون نزدیک کرمانشاه با ترجمه ای بابلی از کتیبه عظیم سه زبانه داریوش را کشف کردند (Seidl 1976). علاوه بر این تعداد زیادی الواح گلی وجود دارد (برای مثال آرشوهای خانواده های ای جی بی Egibi و مراشو Murashu) که اطلاعات مهمی درباره مسایل متعددی از جوانب زندگی را که شامل معاملات شغلی، تورات، قرضه و موضوعات حقوقی می شود، به ما می دهند (Cardascia 1951; Stolper, 1985). نوع دیگری از مدارک نوشتاری (Wetzel 1950; doannes 1995) اسنادی است که از مولفان کلاسیک باقی مانده و مشهورترین شان اثر هرودوت هالیکارناسوس می باشد. این مسافر و معروف به «پدر تاریخ»، بابل را در ۴۶۰ ق.م ملاقات کرده است (Ravn 1942; Wetzel 1944). با آن که توصیفات او بسیار جالب است، اما مجبور هستیم با کمی احتیاط به آنها نگاه کنیم.

در طول حکمرانی شاهان هخامنشی که کمی بیش از دو قرن دوام آورد، زندگی در بین النهرین مخصوصاً در زمینه زمامداری، مذهب و زندگی اقتصادی دستخوش تغییرات اساسی شد. جمعیت بابل و به طور کلی بین النهرین، مختلط و چند زبانه شده بود، که این قضیه به وسیله مطالعه ای اسامی مردمی که نام آنها در قراردادها ذکر گردیده، نشان داده شده است (Cardascia 1992; Dandamayev 1969; 1989: 332; 1992). بر این اساس علاوه بر بابلی ها، مردمانی ایرانی، آرامی، یهودی و یا مصری در بین النهرین زندگی می کرده اند (Zadok 1976). اگر چه روی الواح گلی، با خط میخی بابلی نگارش شده و این خط در سراسر این دوره مورد استفاده بوده است، این زبان به مرور با زبان آرامی، دیگر زبان سامی جا به جا شد. که الفبای آن نسبت به زبان اول پیچیدگی کمتری داشت. زبان آرامی در عوض نشانه ها و علامت های میخی پیچیده، دارای الفبایی نسبتاً ساده می باشد، و این خط را می شد علاوه بر گل بر روی پوست هم نوشت. آرامی به زودی زبان رسمی امپراتوری شد. بابل، نهمین ساتراپی امپراتوری هخامنشی، یک استان ثروتمند و همچنین مهم ترین پرداخت کننده مالیات بود. بابلی ها

مجبور بودند سالیانه یک هزار تالت نقره (چیزی حدود ۳۰ تن) پرداخت کنند، آنها همچنان مجبور بودند ارتش و شاه ایران را برای یک سوم سال پشتیبانی کنند. طمع داشتن گنجینه ای ایرانی در دوران فرمانروایی شاهان بعدی عواقب جدی برای اقتصاد بابل را در بر داشت. از روی الواح گلی متعدد متوجه شویم که در این دوره نرخ‌ها سیر صعودی داشته است. در نیمه دوم قرن پنجم ق.م بهره ای که روی وام‌ها کشیده می‌شد، چیزی در حدود ۴۰ - ۵۰ درصد بود. در حالی که دو قرن پیش از این، در طول حکمرانی نبوکد نصر دوم، فقط ۱۰ درصد بود (Dubberstein 1939). تقریباً همه شهرهای جنوبی بین‌النهرین که منطقه ای پر رونق بود، به صورت مستمر در طول دوره هخامنشی در اشغال بودند (Gasche 1995). از طرف دیگر بین‌النهرین شمالی، کمتری مستند سازی صورت گرفته است، اگر چه مدارک باستان‌شناسی و نوشتاری بر وجود تعدادی مراکز با اهمیت، برای مثال تل بیلا Tell Billa و اربیل Erbill دلالت دارند (Dandemayev 1987; Kuhut 1995). محل‌های دیگری مانند آشور و نینوه به واقع رها شده بودند و این نکته به وسیله توصیفات گزنفون در آناباسیس (III.4.6-8) تایید شده است.

حفاری‌ها ادعای کوروش را مبنی بر این که او بدون درگیری به بابل وارد شده است را تایید می‌کنند. هیچ نشانه ای از ویرانی وجود ندارد و شهر به راستی از اشغال ایرانی‌ها هیچ لطمه ای ندیده است. همانند همه ی شهرهای شرق نزدیک، بابل به وسیله دیوارهای محکم داخلی و بیرونی احاطه گردیده بود. محتمل است که در قرن پنجم ق.م قسمتی از دیوار بیرونی فرو ریخته است، که تنها هرودوت به آن اشاره کرده است. با این همه، توصیفات این مسافر به خاطر زیبایی، سلامت و شکوه بابل که همچنان تحت حاکمیت ایرانی‌ها به عنوان یک کلان‌شهر فوق‌العاده مهم ادامه حیات می‌دهد، مملو از تحسین می‌باشد. در طول دوره هخامنشی نقشه خیابان‌ها، تغییر چندانی نکرد و اغلب خانه‌ها مسکونی باقی ماندند. پس از یک ربع قرن، به هر حال شهر برخی از ویژگی‌هایش را از دست داد و چندین خانه ویران گردید (-Reuther 1926: 34/76,121).

مذهب یک بخش مهم از سیاست هخامنشیان قلمداد می‌گردید و ایرانی‌ها به سکنه مناطق تصرف شده اجازه دادند تا از اعتقاداتشان پیروی کنند. معابد بابلی‌ها به نظر می‌رسد بیشتر به سبک دوره بابل جدید می‌باشد و تعداد زیادی از مکان‌های مقدس مانند ای-ساگیل E-Sagil، ای-هور ساگ تیللا E-hursag-tilla، ای-ماه E-mah و معبد Z حتی در دوره سلوکی‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. بطور کلی، هخامنشی‌ها بر روی ترمیم و حفظ بناهای مذهبی متمرکز شده بودند، اما با این وجود برخی از معابد از جمله زیگورات ای-تمن-انکی E-temen-Anki که به وسیله هرودوت توصیف گردیده، ویران گردیدند. در پایان دوره هخامنشیان این بنا به خرابه‌ای مبدل شده بود که اسکندر بزرگ تصمیم گرفت تا دوباره آن را برپا سازد. قبل از آن که این کار انجام شود لازم بود تا توده‌ی عظیمی از خشت‌های پخته‌جا به‌جا شود و این نخاله‌ها توسط یک هیأت باستان‌شناسی آلمانی در تل حمرا Homera کشف گردید. در حالی که تساهل مذهبی به وسیله کوروش و داریوش به کار بسته شد، پسر داریوش - خشایارشا - بابلی‌ها را به دلیل شورش شان در ۴۸۲ ق.م با نقل مکان پیکره‌ی طلایی مردوک، خدای ملی از ایساگیل Esagila، مجازات کرد (Kuhrt and Sherwin-white 1987; Dandamayev 1993). این ماجرا به معنی آن بود که جشنواره مهم سالانه (Akita) که هر ساله در بهار برگزار می‌گردید، در سال جدید و پس از آن نمی‌توانست بیش از این در آن مکان برگزار شود. هر چند که، در سال ۴۶۲ ق.م جانشین خشایارشا. اردشیر اول به زوحانیون مردوک اجازه داد تا آیین‌هایشان را از سر بگیرند و اموال شان را به آنها باز گرداند. معابد در بین‌النهرین، گذشته از نقش مذهبی شان، همیشه یک نقش اساسی را در زندگی سیاسی و اقتصادی ایفا می‌کردند. آنها زمین‌های ملکی وسیعی را در اختیار داشتند و برای هزاران کارگر کار فراهم می‌کردند. به هر حال، در طول دوره هخامنشیان این نقش محدود شده بود و برای نخستین بار در تاریخ حیات شان آنها موظف بودند تا مالیات پرداخت کنند و کنترل حکومت را بر فعالیت‌های مالی شان بپذیرند.

اگر چه بابل یکی از پایتخت های مهم حکمرانی هخامنشی و ظاهراً جانشینان شان بود، به نظر نمی رسد آنها تعداد زیادی اقامتگاه در آنجا ساخته باشند. در عوض، شاهان هخامنشی به استفاده از کاخ های بابل جدید ادامه دادند. به هر حال، اردشیر دوم امر به احداث یک فرهنگی یا یک کاخ کوچک (بیشتر به داریوش اول نسبت داده می شد) با ابعاد ۳۴/۸ متر درازا و ۲۰/۵ متر پهنا، با سبکی کاملاً ایرانی، بر روی تپه کزرا Kasr، در غرب دژ جنوبی نمود (Koldewey 1931: 120- 25, pls 26- 8; Wetzal 1931: 15- 16, Wetzal et al. 1957: 25- 7; Klengel 1962; Haerinck 1973; Vallat 1989; Gasche 1991). تمامی قسمت ها به منشا ایرانی شان اشاره دارند و حتی ریزه کاری های فرعی، خصوصیات بناهای هخامنشی را نشان می دهند. کاوش در این بنا آسان نبود، زیرا تقریباً فقط شالوده ها به طور کامل باقی مانده بود و عمده رو ساخت ها از بین رفته بود. نقشه بنا دقیقاً مشابه کاخ های پاسارگاد و پرسپولیس می باشد و کاملاً متفاوت از بنای حیاط دار معمول بابلی. این بنا از یک اتاق ملاقات ستون دار مستطیل شکل تشکیل شده، با یک رواق ستون دار که در بین برج های موازی قرار گرفته است. در حالی که پایه های چهار ستون موجود در رواق ساده می باشند، پایه ستون های اتاق ستون دار (۴ \* ۲) زنگی شکل هستند و با اشکال تخم مرغی و برگ های مصنوعی آراسته شده اند. این گونه تزئین کردن خاص هخامنشیان است. آنها از یک گونه سنگ سیاه مایل به خاکستری ساخته شده اند که ممکن است احتمالاً از یک معدن ایرانی سرچشمه گرفته باشند. از تنه ستون ها، که احتمالاً از چوب ساخته شده بودند، چیزی باقی نمانده است.

دیوارهای خارجی و چه بسا دیگر دیوارها، در این کاخ با تابلوهایی از خشت های لعابی مصور «۱۰ هزار جاویدان»، سربازان منتخب شاه، بهترین ها در امپراتوری، تزئین شده بودند (pl.5). آنها پوشیده در فرنج های بلند گران قیمت، نشان داده شده اند، همچنین آنها خود را با دستبندهایی زیبا، آراسته اند و به کمان ها، تیردان ها و زوبین های بلند مجهز هستند. برخی از این

تابلوها به صورت طرح برجسته، خلق شده اند؛ در حالی که نمونه‌های دیگر مسطح هستند. دیگر تزیینات شامل کاشی‌ها و خشت‌ها هستند که در کاخ پدید آمدند و در آغاز به سقف و پلکان‌ها تعلق داشتند. آنها تزییناتی بودند همراه با توصیفات به خط میخی و موتیف‌های متنوعی که بیشتر شامل طرح‌های گلدار و هندسی می‌شدند. نه تنها پیکرنگاری بر روی تابلوهای لعابی، کاملاً متفاوت از ویژگی‌های پیکرنگاری در دوره بابل جدید، مخصوصاً متفاوت از تزیینات دروازه ایشتر می‌باشد؛ بلکه چهره‌ها نیز به صورت کاملاً فنی‌تری ترسیم شده‌اند. خشت‌ها و کاشی‌ها همانند همتهای بابل جدید شان از خاک رس، ساخته نشده‌اند؛ بلکه ترکیبی از ماسه و آهک هستند. افزون بر این، طیف رنگ‌ها بر روی کاشی‌ها و خشت‌های هخامنشی فنی‌تر و متنوع‌تر هستند. رنگ‌های سفید، آبی، زرد، سبز، قهوه‌ای و سیاه یافته‌ایم، هر چند که اثری از رنگ قرمز در آن میان نبود. کاشی‌ها و خشت‌هایی که این کاخ کوچک بابلی را تزیین کرده‌اند، کاملاً شبیه به کاشی‌ها و خشت‌هایی هستند که در شوش و پرسپولیس پیدا شده‌اند. قطعاتی مشابه از سنگ سیاه مایل به خاکستری که جهت ساخت پایه‌ستون‌ها استفاده شده‌اند، نیز یافت گردید که متأسفانه به علت آن که در شرایط نامناسبی محفوظ مانده بودند، بازسازی آنها امکان‌پذیر نبود. به هر حال، آنها دلالت بر وجود تابلوهای سنگی خوش‌تراش با تزیینات انسانی و موتیف‌های گلدار دارند. کف اصلی کاخ از گزند حوادث در امان مانده است. کف اصلی ۶۰ سانتیمتر ضخامت دارد و از یک نوع لایه ساروج مانند قرمز، تشکیل شده است. نظیر چنین کف پوش‌هایی در شوش و پرسپولیس نیز یافت شده است (Stoops and Stoops 1994).

یک سنگ آهکی سفید عالی به شکل قسمت قدامی دو حیوان نر که به طرز وحشتناکی مثله شده بودند، در حیاط شرقی دژ جنوبی بر روی تپه کزرا Kasr پیدا شده است. این شی نیز احتمالاً به دوره هخامنشی تعلق دارد. جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که هنر هخامنشیان می‌توانسته به سادگی در کاخ‌ها نفوذ کند و این مسأله یک بار دیگر آشکار می‌سازد که هنر هخامنشی بیشتر

بیانی است از قدرت شاهی که به این هیأت در احداث این گونه بناهای حیرت انگیز بازتاب پیدا کرده است.

ما باید همچنین به کشف پایه‌های زنگوله مانند در ابو چلفت Abu Chulfat، هتب Hatab اشاره کنیم (Pl.6). این مکان تقریباً در ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی نیور و ۱۱ کیلومتری شمال فارا Fara واقع شده است، اما مکان دقیق این محل به روشنی معلوم نیست. (Wetzel et al. 1975: 25, pl.26 a-b). مایه بسی تأسف است که اطلاعات بیشتر و سودمندتری درباره این محل وجود ندارد. پایه ستون دیگری در میوسجیر Musedjir، در کردستان پیدا شده است، (Boehmer 1973: 491) و از تل اد دیم Tell ed deim، در شمال شرق کرکوک یک پایه ستون بدون تزئین بدست آمده است (al- Tekriti 1960: pl. 11).

علاوه بر ساختمان‌های با شکوه و اماکن مذهبی تحسین برانگیز، حفاری‌ها، خانه‌های بیشتری را با موضوعات گوناگون آشکار کرده است. به دلیل آن که ایرانی‌ها هیچ شهری را چپاول نکرده‌اند، بنابراین سطوح ویرانه‌ای وجود ندارد. با این حال همیشه تاریخ‌گذاری دقیق اشیاء، کار آسانی نیست. هرودوت بابلی‌ها را این گونه توصیف می‌کند که معطر بوده‌اند و زیر یک فرنج پشمی و یک ردای سفید کوتاه، فرنج‌های کتانی بلند می‌پوشیده‌اند. موهایشان بلند بود و آنها را با یک نوع کلاه یا پوشش بلند می‌پوشاندند. این توصیفات تقریباً دقیق هستند، یعنی به همان شکلی که بر روی نقش برجسته‌های مشهور آپادانا در پرسپولیس ترسیم گردیده است.

با توجه به حفاری‌ها، همچنین می‌دانیم آنها سنجاق‌های تزئینی یا گل سینه (fibulae)، و گوشواره‌ها و دستبندهایی که از آهن، برنز و نقره ساخته شده بودند، استفاده می‌کرده‌اند. همچنین زنان خلخالهایی زیبا به پا می‌بستند. در حالی که طلا کمیاب بوده است (Pl.7; otto 1944). هرودوت همچنین اشاره می‌کند (l.195) که هر بابلی، مهر مخصوص به خودش را دارد. گویا، مهرهای استامپی یا انگشترهایی با قسمت‌های کننده کاری شده بیشتر از مهرهای استوانه‌ای موجود بودند، چرا که در طول دوره هخامنشی مورد اخیر نسبتاً کمتر مورد استفاده بود.



به علاوه موتیف‌های بین النهرین باستان در تزیین مهرها به کار گرفته شده که به عنوان نمونه یک مرد ایستاده در جلوی یک قربانگاه را می‌توان ذکر نمود. در عین حال موتیف‌های جدید به وسیله ایرانی‌ها معرفی شده‌اند (Legrain 1925: 45-8; Zettler 1979). این موتیف‌ها، قرص خورشید بالداری که ممکن است بر خدای اصلی پرستشگاه ایرانیان، اهورامزدا، دلالت داشته باشد، مردم در لباس ایرانی و شاه دلاوری که چهار پایان را می‌کشد، را شامل می‌گردند. بر روی مهرها موتیف‌هایی شامل نشانه‌هایی از خدای بس Bes مربوط به هنر مصر نیز نمایان است.

در طول حفاری‌ها هر روز اشیایی مانند گلدان‌های سفالی که خیلی رایج بودند، و سبوهایی بزرگ که جهت ذخیره مواد غذایی مورد استفاده بودند، در خانه‌ها پیدا می‌شدند. همچنین گونه‌های وسیعی از بشقاب‌ها، کاسه‌ها، فنجان‌ها، سبوها و کوزه‌ها موجود بود. نمونه اختصاصی دوره هخامنشی در جنوب بین النهرین و جنوب غربی ایران کاسه‌هایی گود با دیواره‌ای نازک را شامل می‌گردد (Fleming 1989).

هر دو گونه‌ی کوزه‌های لعابی و گلدان‌های شیشه‌ای (Barag 1968) که نسبتاً کمیاب نیز بودند و باید به عنوان اشیاء تجملی در نظر گرفته شوند، همراه با کاسه‌ها و دبه‌های مرمرین که برخی همراه با نوشته‌هایی میخی بودند، ممکن است به صاحب منصبان بلند پایه تعلق داشته باشند (Von Bissing 1942; Schmitt 1975; Gropp 1979). گلدان‌های فلزی چندانی در حفاری‌ها بدست نیامده است. با این حال، در گنجینه‌ای که در بابل پیدا شد، لوله‌دار و دسته‌داری موجود بود که از نقره ساخته شده بود و دسته آن به شکل یک گاو بالداری نشان داده شده است. (Pl. 8; Robinson 1950: 47-8; pl. xx III; Reade 1986: 80, Pl. II). این شی‌گلدانی شکل، از همان نوعی است که در نقش برجسته‌های تخت جمشید به تصویر کشیده شده است. از یک گنجینه‌ی مشابه، شاید از یک مغازه زرگری، تکه‌هایی از کاسه‌ها با طرح‌های گلداری بدست آمده است. کمیابی فلزات گرانبها در بین النهرین هخامنشی ممکن است نتیجه

مالیات سنگینی باشد که به وسیله هخامنشیان وضع شده و کمبود فلز را موجب گشته بود. در شرایطی هم سکه ها در بخش های غربی امپراتوری هخامنشی رایج شدند، (سکه هایی که تقریباً در ایران و بین النهرین نایاب هستند) که در این مناطق مردم هنوز بر طبق سنتی قدیمی از تکه های طلا و نقره و با وزن کشتی آنها در مبادلات خود استفاده می کردند و یا معاملات به صورت پایاپای انجام می گرفت. بعضی از این سکه ها از گنجینه ای که در بابل یافت شد، بدست آمدند (Robinson 1950: 44-7).

پیکره های کوچکی که از گل ساخته شده اند به تعداد زیادی در همه ی اطراف شرق نزدیک باستان به چشم می خورند. اگر چه تاریخ این گونه اشیا به خوبی قابل تشخیص نیستند، برخی از آنها مخصوصاً در دوره هایی خاص رایج بودند. دو نمونه در طول دوره هخامنشیان در بابل رایج بود. نمونه نخست شامل اسب و سواری است که بلندی اش از ۸ تا ۱۵ سانتیمتر متغیر است و گاهی اوقات رنگ آمیزی شده است (Pl. 9; Koldewey 1914: fig. 150; Reuther 1926: fig. 42). مرد سوار کار معمولاً با صورتی بیضی شکل، دارای سیل و ریش بلند با یک دماغ برجسته و یک کلاه نوک تیز که بر سر دارد، نشان داده شده است. برخی از صاحب نظران بر این باورند که این پیکره ها اشیایی مذهبی هستند، در حالی که عده ای دیگر گمان می کنند که آنها اسباب بازی بوده اند. این پیکره ها علاوه بر خانه ها و گورها، در معابد نیز پیدا شدند. اگر چه این پیکره ها برای نخستین بار در نیمه اول هزار اول ق.م تولید شدند، به خصوص در دوره هخامنشی، نه فقط در بین النهرین بلکه در سرتاسر شرق نزدیک، رایج بودند. همچنین پیکره های مادینه ای وجود دارد که حالت های مختلفی از زنی که کودکی را شیر می دهد، در بر می گیرند. نمونه مخصوص دوره هخامنشی شامل مجموعه ی کوچکی است از زنان که سواره بر پشت اسب هستند (Pl. 10; Koldewey 1914: fig. 151; Reuther 1926: fig. 43).

مردگان در محدوده ی دیوارهای شهر، معمولاً در یک بنای مخروطه دفن شده بودند (Strommenger 1964). انواع گوناگونی از تدفین در دوره هخامنشیان وجود دارد: تدفین

های خاکی ساده ای که بدن در این نوع تدفین بوسیله یک حصیر از جنس نی یا تکه های سفالی پوشیده می شود و یا تدفین در گورهای خمره ای. به هر حال، رایج ترین شیوه تدفین در تابوت های سنگی به شکل وان حمام یا قبرهایی به شکل سوراخ کلید، هستند. شیوه دوم به صورت عمودی یا وارونه انجام می شد. برای زندگی پس از مرگ، به همراه مرده مجموعه ای از اشیاء کوچک، شامل دستبندها، پیکره ها، مهرها و بشقاب های سفالی و دبه ها را دفن می کردند. در عین حال این را باید به خاطر داشت که هنوز هیچ قبر غنی ای در بابل پیدا نشده است. دو آرامگاه سنگی نیز در بین النهرین موجود است که جای دارد به شکل مفصل تری معرفی بشوند. آنها مقبره های سنگی قیزقاپان Qizqopan و کور کیچ Kur- u- Kich هستند که در شمال شرق عراق، نزدیک سورداش Surdash، در جاده سلیمانیه به دکان دم Dokan Dam واقع شده اند (Edmonds 1939: 183- 9, figs 14, pls xx III- xx VI). دلایل مستدلی برای باور به این مطلب وجود دارد که هر دوی آنها به دوره هخامنشیان تعلق دارند. بر اساس نظریاتی که از جمله از سوی اچ. وان. گال H. von Gall (1988) ارائه شده، مقبره ی قیزقاپان در یک صفحه صخره ای در ۷/۵ متری سطح زمین تراشیده شده که ۷/۱۳ متر پهنا، ۵ متر ارتفاع و ۲/۷۸ متر عمق دارد. نمای بنا (۷/۵۸ سانتیمتر پهنا) دارای حجاری ای همانند ورودی به یک ساختمان با دو نیم ستون به سبک یونیک می باشد. یک ورودی در بین و یک پوشش تاق مانند که در صخره تراشیده شده و تقلیدی از تیر سقف است، در نمای این بنا ملاحظه می گردد. ورودی بنا به سه محفظه تدفینی راه می یابد که در آنجا تابوت ها خارج از صخره، کنده شده اند. این تابوت ها به نظر نمی رسد آن قدر بزرگ بوده باشند که بدن طاق باز یک انسان بالغ را در بر بگیرند، پس آنها احتمالاً باید به عنوان استخوان دان استفاده می شدند که در آنها استخوان های مرده را گرد می آورده اند. تزیینات بالای ورودی زیبایی چشمگیری دارد. دو مرد با یک آتشدان پایه دار در میان آنها به تصویر کشیده شده اند. هر کدام از آنها دست راستش را بلند کرده در حالی که در دست چپ یک کمان به دست دارند، که بر بالای پایشان آن را تکیه داده اند. این دو مرد، هر دو مرد

لباس مادی بر تن دارند و مرد سمت چپ همچنین لباس مادی دیگری تحت عنوان کندیس Kandys (یک لباس مخصوص با آستین های بلند، که در انتها تنگ گردیده) پوشیده است. هر دوی آنها نیز یک باشلیک boshlyk بر سر دارند. در بالای آتشدان و بین دو سر ستون یونیک تزیینات کنده کاری متشکل از یک دایره با هلالی از ماه و یک پیکره ریش دار، کسی که احتمالاً نشانگر خدا-ماه ایرانیان است، دیده می شود. در سمت چپ نمای بنا، تصویری از یک سمبل با چهار بال کنده کاری شده که می تواند نشانگر اهورامزدا یا یک خدای محافظ باشد، نمایش داده شده است و در سمت راست شمایی از یک ستاره با هفت تشعشع وجود دارد، که تعبیر کردن آن دشوار است. ا.ج.ون. گال حدود زمانی این گور را بین اواخر قرن پنجم ق.م و پایان سلسله هخامنشی تاریخ گذاری کرده است؛ صاحب نظران دیگر ترجیح می دهند این گور را متعلق به دوره سلوکی ها بدانند. گور کوچکتر (پهنای ۶/۷۵ متر، بلندی ۴/۰۵ متر، عمق ۲/۴۰ متر) تحت عنوان کور کیچ در ۲-۳ کیلومتری جنوب قیزقاپان واقع گردیده (-Edmonds 1934: 190, figs 5-7, pl. XXVII) که خارج از صخره تراشیده شده، فاقد ترین می باشد و شامل دو ستون نیمه حمال در کناره های ورودی و یک محفظه ی تدفینی کوچک می گردد.

روی هم رفته، باید اقرار کنیم که دانش ما از فرهنگ مادی بین النهرین در طول دوره هخامنشیان بسیار محدود است و جای آن دارد تا امیدوار باشیم با حفاری های جدیدی که در انجام آنها از فن آوری مدرن استفاده می شود، به ما تصویر بهتری از زندگی روزمره ارائه دهد. اطلاعات موجود، بیشتر حضور ایرانیان را در بابل در مکان های سلطنتی آشکار می سازد. در عین حال که یانگر نفوذ ایرانی ها بر اجناس تجملی می باشد. بعد از حکومت هخامنشیان، اسکندر بزرگ تصمیم گرفت تا بابل را یکی از مراکز امپراتوری بسازد. از این پس رسوم کهن، به تدریج دچار تغییر و تحول شد و منطقه به شیوه ی جدیدی از زندگی تحت حکمرانی یونانیان عادت کرد.

### کتابنامه

- Barag, D., 1968. 'An unpublished Achaemenid cut glass bowl from Nippur', *Journal of Glass Studies* X: 17-20.
- Bissing, Fr. W. von, 1942. 'Agyptische und agyptisierende Alabastergefasse aus den deutschen Ausgrabungen in Babylon', *Zeitschrift fur Assyriologie* 47: 26-49.
- Boehmer, R. M., 1973. 'Forschungen in und nm Mudjesir', *Archaologischer Anzeiger*. 479-521.
- Cameron, G. G., 1941. 'Darius and Xerxes in Babylonia', *The American Journal of Semitic Languages and Literatures* LVIII: 314-25.
- Cardascia, G., 1951. *Les archives des Murasu*, Paris.
- Cardascia, G., 1989. 'Babylon under the Achaemenids', *Encyclopaedia Iranica* III: 325-6.
- Dandamayev, M., 1969. 'Achaemenid Babylonia', in Diakonoff, I.M. (ed.), *Ancient Mesopotamia*, Moscow: 296-310.
- Dandamayev, M., 1987. 'Achaemenid Athura', *Encyclopaedia Iranica* II: 816.
- Dandamayev, M., 1989. 'History of Babylon in the Median and Achaemenid Periods', *Encyclopaedia Iranica* III: 326-34.
- Dandamayev, M., 1993. 'Xerxes and the Esagila Temple in Babylon'. *Bulletin of the Asia Institute*, new series 7: 41-5.
- Dubberstein, W. H., 1939. 'Comperative prices in later Babylonia (625-400 BC)', *The American Journal of Semitic Languages and Literatures* LVI: 20-43.
- Edmonds, C.J., 1934. 'A Tomb in Kurdistan', *Iraq* 1: 183-92.
- Fleming, D., 1989. 'Eggshel ware pottery in Achaemenid Mesopotamia', *Iraq* 51: 65-185.
- Gall, H., von, 1988. 'Das Felsgrab von Qizqapan. Ein Denkmal aus dem Umfeld der Acham enidischen Konigsstrass', *Baghdader Mitteilungen* 19: 557-82.
- Gasche, H., 1991. 'Heritages susiens dans l'architecture achemenide en Babylonie (sommaire)', *Orient Express* 1: 20-21.
- Gasche, H., 1995. 'Autour des Dix-Mille: vestiges archeologiques dans les environs du "Mur de Medie"', in Briant, P. (ed.), *Dans les pas des Dix-Mille*, PALLAS 43, Toulouse: 173-99.
- Gropp, G., 1979. 'Zwei achamenidische Gefasse mit Inschriften', *Archaologische Mitteilungen aus Iran* 12: 321-8.
- Haerincq, E., 1973. 'Le palais achemenide de Babylon', *Iranica Antiqua* X: 108-32.

- Joannes, F., 1994. 'Metaux precieux et moyens de paiement en Babylonie achemeneide et hellenistique', *Traseuphratene* 8: 137-44.
- Joannes, F., 1995, 'L'itineraire des Dix-mille en Mesopotamie et l' apport des sources cuneiformes', in Briant, P. (ed.), *Dans le pas de Dix-mille*, PALLAS 43, Toulouse: 173-99.
- Klengel, H., 1962. 'Babylon zur Zeit der perser, Griechen und Parther', *Forschungen und Berichte* 5: 40-53.
- Koldewey, R., 1914. *The Excavations at Babylon*, London.
- Koldewey, R., 1931. *Die Konigsburgen von Babylon*, WVDO-G 55, Leipzig.
- Kuhrt, A., and Sherwin-White, S.M., 1987. 'Xerxes' destruction of Babylonian temples', *Achaemenid History* II: 69-78.
- Kuhrt, A., 1995. 'The Assyrian heartland in the Achaemenid period', in Briant, P. (ed.), *Dans les pas des Dix-Mille*, PALLAS 43, Toulouse: 239-54.
- Legrian, L., 1925. *Culture of the Babylonians*, Publications of the Babylonian Section, University of Pennsylvania XIV, Philadelphia.
- Liagre Bohl, F. M. de, 1962. 'Die babylonischen Pratenendenten zur Zeit des Xerxes', *Bibliotheca Orientalis* 19: 110-14.
- Meuleau, M., 1965. 'Mesopotamien in der Perserzeit', *Fischer Weltgeschichte* 5, Frankfurt am Main: 330-55.
- Otto, H., 1944. 'Ein achamenidischer Goldwiddler', *zeitschrift fur Assyriologie* 48: 9-22.
- Ravn, O. E., 1942. *Herodotus' Description of Babylon*, Copenhagen.
- Reade, J.E., 1986. 'A hoard of silver currency from Achaemenid Babylonia', *Iran* 24: 79-89.
- Reuther, O., 1926. *Die Innenstadt von Babylon*, WVDO-G 47, Leipzig.
- Robinson, E.S.G., 1950. 'A "silversmith's hoard" from Mesopotamia', *Iraq* 12: 44-51.
- Schemitt, R., 1975. 'Altpersische Inschriften aus Babylon', *Die Sprache* 21/1: 42-3.
- Seidl, U., 1976. 'Ein Relief Dareios I in Babylon', *Archaeologische Mitteilungen aus Iran, new series* 9: 125-30.
- Stolper, M.W., 1985. *Entrepreneurs and Empire: the Murasu Archive, the Murasu Firm, and Persian Rule in Babylonia*, Leiden.
- Stoops, G., Sr, & G., Jr., 1994. 'Petrographic study of red floor fragments from the palaces at Babylon and Susa', *Mesopotamian History and Enviroment. Occasional Publications* 2: 477-86.
- Strommenger, E., 1964. 'Grabformen in Babylon', *Baghdader Mitteilungen* 3: 157-73.
- Tekriti, A.Q., al-, 1960. 'The excavations at Tell ed-Daim (Dokan)', *Sumer* 16: 93-109 (in Arabic).

- Vallat, F., 1989. 'Le palais d'Artaxerxes II a Babylon', *Northern Akkad Project Reports* 2: 3-6.
- Wetzel, F., 1931. 'Der Perserbau im Western der Sudburg', *Mitteilungen der Deutschen Orient Gesellschaft* 69: 14-16.
- Wetzel, F., 1944. 'Babylon zur Zeit Herodots', *Zeitschrift fur Assyriologie* 48: 45-68.
- Wetzel, F., 1950. 'Babylon bei den klassischen Schriftstellern ausser Herodot', *Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft* 82: 47-53.
- Wetzel, F., Schmidt, E., and Mallwitz, A., 1957. *Das Babylon der Spätzeit*, WVDO-G 62, Berlin.
- Zadok, R., 1976. 'On the connections between Iran and Babylonia in the sixth century BC', *Iran* 14: 61-78.
- Zettler, R., 1979. 'On the chronological range of Neo-Babylonian and Achaemenid seals', *Journal of Near Eastern Studies* 38: 257-70.





پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی